بسمه تعالی

۰۴/۰۳/۹۴ امارات معتبره - حجیت ظن - شهرت فتوایی

**حجیت شهرت**

**استدلال به مقبوله عمربن حنظله**

یکی از عمده بحثی که در مورد حجیت شهرت وجود دارد روایت مقبوله عمر بن حنظله هست این مقبوله عمر بن حنظله یک بحث سندی دارد که آن در بحث تعادل و تراجیح و غیر آن به آنها پرداخته شده ما روایت معتبر می‌دانیم و از جهت سندی مشکلی در سند این نمی‌بینیم. عمده بحث، بحث متنی و مدلول آن هست در مورد مقبوله عمر بن حنظله یک سری پیش فرضهایی عرض کنیم و آن این هست که ما در بحث تعادل و تراجیح عرض کردیم که این مقبوله ابتدا بحث ترجیح به صفات را ذکر کرده که این ترجیح در مورد حکم حاکمین هست و به روایت ربطی ندارد در روایت دیگر هم در مورد حکم حاکمین به ترجیح به صفات تصریح شده و حتی اگر این روایت هم نباشد در مورد ترجیح به صفات روایت معتبر دیگری داریم که استفاده می‌شود که در حکمین و حاکمین ترجیح صفات جاری هست بعد از اینکه دو راوی از جهت صفات مساوی شدند اینجا وارد ترجیح مستند حکم حاکمین شده و آن مستند را مورد بررسی قرار داده که در بحث تعادل و تراجیح این مطلب بیان شده که ظاهر آن این هست که حجیت مستند فقط اختصاص به ظرفی که مستند حکم قضات باشند ندارد ظاهر این هست که چون ذاتاً حجت هستند و یکی از آنها بر دیگری ترجیح دارد حکمی که مستند به او هم هست ترجیح داده می‌شود بنابراین این در باب ترجیح روایتی که در غیر باب قضا هم مطرح به این روایت می‌شود تمسک کرد اینها پیش فرضهای بحث هست که ما در مورد اینها نمی‌خواهیم صحبت کنیم بحث در مورد این هست که مفاد این روایت چه چیز هست؟ این روایت این گونه هست که بعضی قسمت‌های آن در کافی تقطیع شده ولی آن قسمتی که مربوط به بحث ما هست قسمت تقطیع شده نمی‌باشد. «قَالَ قُلْتُ فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِیَّانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا

یُفَضَّلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَی الْآخَرِ قَالَ فَقَالَ یُنْظَرُ إِلَی مَا کَانَ مِنْ رِوَایَتِهِمْ عَنَّا فِی ذَلِکَ الَّذِی حَکَمَا بِهِ الْمُجْمَعَ عَلَیْهِ مِنْ أَصْحَابِکَ فَیُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُکْمِنَا وَ یُتْرَکُ الشَّاذُّ الَّذِی لَیْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِکَ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَیْهِ لَا رَیْبَ فِیهِ وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَیِّنٌ رُشْدُهُ فَیُتَّبَعُ وَ أَمْرٌ بَیِّنٌ غَیُّهُ فَیُجْتَنَبُ وَ أَمْرٌ مُشْکِلٌ یُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی رَسُولِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَلَالٌ بَیِّنٌ وَ حَرَامٌ بَیِّنٌ وَ شُبُهَاتٌ بَیْنَ ذَلِکَ فَمَنْ تَرَکَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَکَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَکَ مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُ قُلْتُ فَإِنْ کَانَ الْخَبَرَانِ عَنْکُمَا مَشْهُورَیْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْکُمْ قَالَ یُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُکْمُهُ حُکْمَ الْکِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَیُؤْخَذُ بِهِ وَ یُتْرَکُ مَا خَالَفَ حُکْمُهُ حُکْمَ الْکِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَ رَأَیْتَ إِنْ کَانَ الْفَقِیهَانِ عَرَفَا حُکْمَهُ مِنَ الْکِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَیْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهُمْ بِأَیِّ الْخَبَرَیْنِ یُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِیهِ الرَّشَادُ» ابتداً یک بحثی در مورد این روایت هست که مراد از این مجمع علیه و مشهوری که در این روایت هست آیا شهرت یا اجماع روایی هست یا اجماع فتوایی و شهرت فتوایی هست؟ مرحوم شیخ این را به شهرت روای معنا می‌کندو بعد در مورد این توضیحاتی می‌دهد مرحوم آقای بروجردی این را در واقع شهرت عملی می‌گیرند یعنی روایتی که مشهور هم بر طبق آن عمل کردند. نکته دیگر اینکه آیا اینجا مراد از مشهور مجمع علیه هست یا مراد از مجمع علیه مشهور هست؟ شیخ در واقع مجمع علیه را به مشهور ارجاع می‌دهد بعضی از آقایان برعکس مشهور را به مجمع علیه به قرینه تعلیلی که در روایت وارد شده ارجاع دادند و تعبیر قبلی که موضوع مجمع علیه اصحابک یا مجمع علیه من اصحابک قرار داده است قبل از اینکه این مطلب توضیح داده شود اول یک نکته‌ای را ببینیم اینکه امام علیه السلام که به حدیث تثلیث تمسک کرده وجه تمسک او به حدیث تثلیث چیست؟ بعضی از آقایان فان المجمع علیه لاریب فیه را این گونه معنا می‌کنند که مجمع علیه از هیچ جهت ریبی ندارد و شاذ مشهور هم لاریب فی بطلانه هست بحث این هست که اولاً اگر مراد از لاریب فیه در این روایت این معنا باشد آوردن حدیث تثلیث چه معنا دارد یک چیزی که لاریب فی صحة با یک چیزی که لاریب فی بطلانه که با همدیگر

اصلاً نیازی به آوردن حدیث تثلیث نیست تکیه حدیث تثلیث در در قسم ثالث هست می‌خواهد بگوید آن چیزی که در آن شبهه هست با آن چیزی که در آن شبهه نیست اینها یکسان نیستند بنابراین ما آن شاذ نادر را نه قسمی که لاشبهة فی بطلانه معنا کنیم اگر آن باشد اصلاً جا ندارد که حدیث تثلیث آورده شود بنابراین یک نکته این هست که مراد از مجمع علیه لاریب فیه، لاریب فیه من جمیع الجهات نیست، نکته دیگر اینکه اگر مراد از لاریب فیه این هست که از همه جهات مجمع علیه لاریب فیه و مراد از مشهور هم مشهوری هست که به مجمع علیه برمی‌گردد در فقره بعد اینکه هر دو مشهور هستند این دیگر چه معنا دارد؟ معنا ندارد هر دو خبر مشهور به این معنا مشهوری که مجمع علیه و لاریب فیه باشند دو خبر متعارض که نمی‌توانند هر دو لاریب فی من جمیع الجهات باشد به نظر من حاج شیخ این گونه تعبیر می‌کنند بعضی از آقایان دیگر هم این گونه تعبیر می‌کنند که در بحث تعادل و تراجیح هم ما بحث این را آورده بودیم یک عده از آقایان مجمع علیه را به معنای لاریب فیه من جمیع الجهات گرفته‌اند و شاذ نادر را لاریب فی بطلانه گرفته‌اند این مطلب صحیح نیست. این مطلب بر مرحوم آقای بروجردی و مرحوم شیخ مسلم هست که مجمع علیه داخل در قسم حلال بین هست شاذ الذی لیس بمشهور داخل در امر مشکل هست. مرحوم آقای صدر یک سری احتمالاتی در مورد لاریب فیه مطرح کردند من این احتمالات را اول یک تقسیم‌بندی می‌کنم که آیا جمله فان مجمع علیه لاریب فیه یک جمله صرفاً اخباری هست یا در آن یک نفس تعبدی هم خوابیده هست؟ شهید صدر می‌فرمایند که اگر مراد از فان مجمع علیه لاریب تعبد باشد مثلاً فرض تعبد شرعی را در نظر بگیریم شبیه لاشک لک کثیر الشک ولو اخبار هست که شک ندارد ولی مراد این هست که شارع مقدس تعبداً شک را از کثیرالشک دفع کرده، اگر ما بگوییم وزان لاریب فیه لاشک لکثیر الشک هست این چه مشکلی دارد؟ آقای صدر می‌فرماید که اگر مراد از مجمع علیه لا ریب فیه عدم ریب تعبد شرعی باشد مشکل آن این هست که غیر از اینکه خلاف ظاهر هست کانه لامعقول هست چون تعلیل باید در رتبه سابق عدم ریبی ثابت باشد و این عدم ریبی که در رتبه

سابق هست یعنی جواز اخذ به مجمع علیه به آن عدم ریبی که در رتبه سابق هست معلل بشود در حالی که بنابر اینکه لاریب فیه، لاریب فیه شرعی هست جواز اخذ همان عدم ریب هست اینکه شارع مقدس گفته ریب ندارد یعنی چه؟ یعنی اینکه باید به آن اخذ کرد مراد از لاریب فیه یعنی نازل منزله عدم ریب هست این نازل منزله یعنی احکام عدم ریب را بار کن و احکام عدم ریب یعنی جواز عمل هست وقتی تنزیل شرعی شد تنزیل موضوع به اعتبار احکام هست به اعتبار احکام که شد این علت و معلل یکی می‌شود و این مشکل عقلی دارد به نظر من به این لحن درست نیست که مطلب را بیان کنیم. اولاً این فرع این هست که ینظر الی ما کان من روایتهم ادنی کانه این مشکل عقلی می‌گیرند گاهی اوقات شما می‌گویید که صل فان الصلاة واجبة که اشکال ندارد اینجا در واقع صل یک امر ارشادی هست که عقل ارشاد به حکم عقل کرده و می‌گوید این کار را بکن چون واجب هست اینکه شما این احتمالی که شبیه صل فان الصلاة واجبة باشد این را با استظهار باید رد کنید نه اینکه با برهان عقلی بخواهید رد کنید بگویید ظاهر فیؤخذ به من حکمنا حکم ارشادی نیست حکم مولوی هست و اگر حکم مولوی شد اگر بخواهد علت آن هم جنبه مولویت داشته باشد اتحاد علت و معلل پیش می‌آید این گونه باید بیان بکنیم از خود همین فان المجمع علیه لاریب فیه در می‌آید یعنی شارع مقدس می‌گوید شما باید مجمع علیه را اخذ کنید چون من مجمع علیه را حجت قرار دادم محصل مطلب این هست این هم مشکل استظهاری هست اشکال من به شیوه بیان هست و مشکل شیوه بیان را شما باید برگردانید که این هم یک جنبه دیگر استظهاری هست یک جنبه استظهار این هست که لاریب فیه ذاتاً ظهور در اخبار دارد این را از اخبار به تعبد حمل کردن خلاف ظاهر هست یکی دیگر اینکه معلل شما ظهور در حکم مولوی دارد اینکه آن را از حکم مولوی به ارشادی تبدیل کنید خلاف ظاهر هست یعنی بحث باید استظهاری باشد من مطلب ایشان را قبول دارم ایشان می‌گوید لحن کلام این هست که مشکل عقلی دارد در فرض پذیرش مولویت او این اشکال، اشکال عقلی هست می‌توانیم استعمال بکنیم ولی ارشادی که خلاف ظاهر هست آن می‌شود یک مقداری باید به این بیان تعبیر

کرد. نکته دوم اینکه حتی اگر مولوی هم بگیریم می‌گوییم یجب احترام الخال لان الخالة کالام آیا این جمله، جمله غلطی هست؟ به نظر نمی‌رسد غلط باشد ولو فان الخالة کالام در واقع یک نوع تنزیل شرعی هست ولی بحث این هست که شارع مقدس در نظام تقنینی خود گاهی اوقات ابتداً حکم را جعل می‌کندو گاهی اوقات جعل موضوع را اول می‌کند که به انگیزه جعل حکم تحقق پیدا بکند روح قضیه از جهت لپ مطلب یکی هست ولی از جهت شیوه قانون گذاری این گونه هست که گاهی اوقات اول موضوع را نازل منزله حکم می‌کندتا حکم متردد شود و یک تعبیر هست که می‌توانیم بگوییم که شارع مقدس خاله را به منزله مادر قرار داده است پس واجب هست خاله هم احترام شود این پس (فاء تفریع) صحیح هست چرا صحیح هست؟ چون در نظام تقنینی یک نوع ترتب رتبی بین اینها وجود دارد چون شارع مقدس در رتبه سابق این را به منزله او قرار داده در نتیجه حکم آن هم بر این بار شده است یک موقعی هست کالام را معنا می‌کنیم به دلیل اینکه تکویناً خاله و مادر یک نوع ارتباط و پیوند تکوینی مشابهی دارند یجب احترام الخال لان الشارع اعتبر الخالة کالام یعنی بحث من این هست آن چیزهایی که شارع مقدس جعل می‌کند ولو آن جایی که موضوع را جعل می‌کند در مقام لپ انگیزه تحقق حکم هست ولی این انگیزه باعث نمی‌شود که یک نوع تقدم و تاخر رتبی در عالم قانون گذاری وجود داشته باشد که این فاء ‌را تصحیح کند این هیچ مانع عقلی ندارد عمده قضیه همان اشکال اول ایشان هست که اشکال استظهاری هست که ظاهر لاریب فیه، لاریب فیه وجداناً هست وجهی ندارد که لاریب فیه را حمل بر لاریب فیه تعبدی بکنیم و قیاس این مطلب با شک لکثیر الشک قیاس مع الفارق هست خود لاشک لکثیر الشک فرض کرده که شک دارد خود او گفته که کثیرالشک هست فرض کرده که کثیر الشک هست با فرض شک گفته که شک ندارد اجتماع نقیضین که نمی‌شود معنای این تنزیل هست ولی اینجا فرض را این نکرده مجمع علیه که ریب دارد ریب ندارد و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی آنجا با فرض اینکه تو وهم می‌کردی ما رمیت می‌گوید آن ما رمیت را باید یک معنای دیگری بکنیم با وجود اینکه تکویناً رمی‌کردی ولی به یک ملاحظه دیگری

رمی نکردی بالاخره با وجود اینکه رمی‌کردی رمی نکردی هر چند به حسب نگاه ظاهری رمی‌کردی به حسب نگاه واقعی رمی نکردی یعنی جاهایی که دو عنوان نقیض وجود دارد باید در یکی از اینها تصرف کرد تا این عنوان نقیض صحیح باشد و آن جاها درست هست ما ما رمیت اذ رمیت را این گونه معنا می‌کنیم هر چند به حسب ظاهر رمی‌کردی ولی واقعاً رمی نکردی در اذ رمیت آن تصرف می‌شود ولی در لا شک لکثیر الشک در لا شک تصرف می‌شود می‌گوییم کثیر الشک هست و با وجود اینکه کثرت شک داری شک نداری نمی‌خواهد بگوید کسی که کثرت شک داشته باشد واقعاً شک ندارد نه واقعاً که شک دارد و ما می‌دانیم که واقعاً هم شک دارد آنجا ملاحظه به اعتبار این هست که یکی به تکوین ناظر هست و یکی به تنزیل و اعتار شارع مقدس ناظر هست آنها در صورتی هست که این چنین تصوراتی بر تصرف وجود داشته باشد حالا اگر قرینه‌ای وجود نداشته باشد ما باید این را به معنای ظاهری حمل کنیم بنابراین باید اشکال اول را مطرح کرد ممکن هست شخص بگوید ما به خاطر محذور این را تعبدی معنا می‌کنیم چون معانی دیگری که وجود دارد یک مشکلاتی دارد و آن مشکلات باعث می‌شود که ما را به این معنای تعبدی برساند و الا نه اینکه ما ذاتاً می‌خواهیم ظاهر لاریب فیه این هست لاریب فیه علی وجه الاطلاق و اگر لاریب فیه علیه السلام وجه الاطلاق باشد مخالف آن هم فیه ریب لا ریب فی بطلانه می‌شود بعد آوردن حدیث تثلیث اینجا جا نخواهد داشت بنابراین ما به خاطر اینکه مجبور هستیم این لا ریب فیه را به معنای مثلاً لاریب فیه تعبدی می‌گیریم ظهور بدوی روایت این نیست که لاریب فیه من جمیع الجهات باشد که نیاز به تاویلات و توجیهات بکنیم این روایت منهای بحث ظهور لاریب فیه قرینه‌ای دارد که مراد از لاریب فیه، لاریب فیه تکوینی نیست الا ریب فیه تشریعی نیست آن ذکر حدیث تثلیث هست حدیث تثلیث را اینجا تطبیق می‌کندو می‌گوید ببینید مجمع علیه لا ریب فیه یعنی آن حلال بین هست شاذ نادر آن فیه ریب یعنی امر مشکل هست در حدیث تثلیث حلال و حرام بین و شبهات که تکوینی هست نه اینکه حلال بین یعنی آن چیزی که شارع مقدس تعبداً آن را حلال بین قرار داده شبهات بین ذلک یعنی

آنکه تعبداً این امر قرار داده است اینکه مراد تعبدی نیست حلال و حرام بین و شبهات بین ذلک یعنی وجداناً هست بنابراین مجمع علیه لاریب فیه اگر بخواهد حدیث تثلیث بر این منطبق بشود مراد از لاریب فیه لاریب فیه تکوینی هست عمده چیزی که در این روایت خیلی مهم هست برای اینکه مراد از این لاریب فیه لاریب فیه تکوینی هست آن استشهاد به حدیث تثلیث هست البته آقای صدر اشاره می‌کنند و اصلاً این را خیلی خوب باز نکردند کانه ایشان می‌گویند معنای ظاهری این روایت اشکالی ندارد که ما مجبور باشیم که این روایت را حمل بر معنای تعبد کنیم و من بعد توضیح می‌دهم که چرا معنای ظاهری این ریب من جمیع الجهات نیست؟ پس این احتمال که مراد از لاریب فیه، لاریب فیه تشریعی باشد حالا چه تشریع شرعی به این بیان که عرض کردیم یا تشریع عقلایی باشد هر کدام باشد با حدیث تثلیث بود که با ظهور روایت ناسازگار هست این احتمال کنار می‌رود وقتی این احتمال کنار رفت مرحوم شیخ این روایت را یک معنای دیگری کرده و می‌گویند مراد از این لاریب فیه، لاریب فیه نسبی هست نه لاریب فیه مطلق چون اگر لاریب فیه مطلق باشد مخالف آن لاریب فیه بطلانه می‌شود و این خلاف ظهور روایت هست به قرینه ذکر حدیث تثلیث در اینکه مخالف آن لاریب فیه بطلانه نیست از طرف دیگر این روایت در مورد مشهور لاریب فیه تعبیر کرده اگر مراد لاریب فیه علی وجه اطلاق باشد ذیل آن که می‌گوید فان کان الخبران عنکم مشهورین این معنا پیدا نمی‌کندآن شهرتی که در این روایت هست آن شهرت اگر به معنای مجمع علیه باشد و لاریب فیه علی وجه الاطلاق در آن ثابت باشد دو خبر نمی‌توانند که مشهورین باشند بحث ما این نیست که مشهور به معنای مجمع علیه هست یا مشهور به معنای مجمع علیه نیست این یک مرحله بحث دیگری هست. بحث این هست که اگر مجمع علیه یا مشهور لاریب فیه علی وجه الاطلاق باشند یعنی من جمیع الجهات باشد عدم ریب من جمیع الجهات در دو خبر متعارض معنا ندارد بنابراین این را باید لاریب فیه من جمیع الجهات معنا نکنیم. مرحوم شیخ اینجا لاریب فیه نسبی معنا می‌کنند به این دو قرینه به قرینه ذکر حدیث تثلیث، و اینکه شاذ الذی لیس بمشهور را در امر مشکل قرار داده و

به قرینه اینکه هر دو فرض مشهوریت خبر را کرده این روایت را حمل بر این کرده که مراد از لاریب فیه، لاریب فیه نسبی هست به این معنا که ایشان می‌گوید در مجمع علیه یک ریبی که در شاذ نادر وجود دارد وجود ندارد یعنی در شاذ نادر یک ریبی وجود دارد که آن ریب در مشهور وجود ندارد نسبت به او لاریب فیه هست یعنی الریب المحتمل فی الشاذ النادر لیس بموجود فی المشهور ایشان این گونه معنا می‌کند. بنابراین این را که این گونه معنا می‌کنداز این یک نتیجه‌گیری می‌کندکه از این روایت استفاده می‌شود که مطلق مرجحات مرجح هست نتیجه‌گیری می‌کندکه ما باید از مرجحات منصوصه به مرجحات غیر منصوصه هم تعدی کنیم چون روایت این گونه می‌گوید علت ترجیح مجمع علیه بر غیر مجمع علیه این هست که یک ریبی که در غیر مجمع علیه هست در مجمع علیه نیست پس نتیجه کبری کلی این می‌شود که هر جایی که ریبی در یکی از خبرین باشد که در دیگری نباشد ما باید آنکه ریب ‌آن کمتر هست، یا ریبی در آن وجود ندارد آن را ترجیح بدهیم. نتیجه فرمایش ایشان این هست که ذکر حدیث تثلیث اینجا لغو شود چون حدیث تثلیث بینیت مطلق را مطرح کرده نه بینیت نسبی را. اینکه ایشان فرار می‌کردند و گفتند به قرینه حدیث تثلیث ما شاذ نادر را نمی‌توانیم توجیه کنیم اینجا شما شاذ نادر را از شاذ الذی لیس مشهور توانستید توجیه کنید ولی آن مجمع علیه را از تحت حدیث تثلیث خارج کردید یعنی این قسمت انطباق شاذ نادر را نسبت به حدیث تثلیث درست کردید ولی از آن طرف مشهور از تحت آن خارج کردید چون لاریب فیه نسبی که داخل در حدیث تثلیث نیست حدیث تثلیث حلال و حرام بین مطلق هست پس این راه‌حل شما از یک طرف مشکلی را از بین برد و از یک طرف مشکل جدیدی ایجاد کردید. نتیجه این فرمایش شما این هست که ذکر حدیث تثلیث صحیح نباشد. نکته دوم اینکه اصلاً از ذکر حدیث تثلیث و نحوه تعلیل اینها همه اقتضا می‌کندکه می‌خواهد بگوید اینها یک امر عقلایی هست تقدیم این دلیل بر آن دلیل یک امر ارتکازی عقلایی هست حدیث تثلیث اشاره به یک امر مرتکز عقلایی می‌کند کسی که حلال بین را اخذ می‌کنداین محذور در او وجود ندارد منهای آن بحثی که نمی‌شود حدیث تثلیث را

انطباق کرد هم ظهور ذاتی تعلیل این هست که به یک امر ارتکازی دارد تعلیل می‌کندو هم ظهور ذکر حدیث تثلیث اقتضا می‌کندکه به یک امر ارتکازی تعلیل می‌کند در حالی که آن امر نسبی که مرحوم شیخ می‌فرمایند این اصلاً مرتکز نیست. نکته سوم اینکه اصلاً نیازی نیست که ما اصل تقریبی که مرحوم شیخ اینجا ذکر کردند آن چیزی که مشکل هست ایشان تصویر کردند آن مشکل سبب شده که این عدم الریب را به عدم الریب نسبی حمل کردند آن مشکل اصلاً مشکله نیست.

پرسش: چرا فقط در مورد این حدیث آورده و حضرت در مورد شبهات آن بحث می‌کنداگر آن غیر محذور باشد به شبهه اخذ کرده است؟ فقط شبهات کافی نیست می‌خواهد بگوید این دو با همدیگر فرق دارند نه آن هم شبهه هست اگر آن هم نسبی باشد هر دو شبهه هستند شبهه یکی کمتر و دیگری بیشتر هست کمتر و بودن از شبهه بودن خارج نمی‌کند اصلاً روایت را به یک مسیر دیگری منحرف شده به دلیل انحراف مسیر این بحثها پیش آمده است.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»